

جنگ مشروع

در حقوق بین الملل امروز

قشهای اول این بحث در شماره های ۵ و ۷ و ۹ و ۱۰ سال نهم درج گردید و در آن مسافرت نویسنده ادامه آن تا آخر افتاد... اکنون قسمت پنجم این بحث را تقدیم میدارم.

در مقالات گذشته این دو مطلب را بررسی کردیم:

۱- پدید آمدن و حشمتناک جنگ سرد در صفحات تاریخ بشر را بررسی کرده است.

۲- انگیزه های این جنگ ها عبارت بوده از: توسعه ارضی و استعمار؛ کشمکش بر سر منافع امپریالیستی و تجاوزگرانه؛ و تصفیات کور و بی هدفی بظاهر مذهبی.

انسان همیشه جنگ را تشییع و محکوم نموده است. آری غرائفی به حکم عاطفه و احساس بشری گشتار و خونریزی را پیر سوخت که باشد محکوم میکند. جنگ هم گشتار و خونریزی است و باید محکوم و تشییع شود. اما حال اینست که در مکتب برخی از فلاسفه اجتماعی همین پدیده وحشتناک متفرد و لنتی از دیدگاه دیگری بررسی میشود. پارامای از فلاسفه اجتماعی جنگ را پدیده ای میدانند که بر اساس ضرورت های زندگی اجتماعی پدید می آید. اینان میگویند جنگ یک پدیده ثابت و استمراری و اجتناب ناپذیر است که هیچگاه از صفحه تاریخ محو نخواهد شد؛ برای اثبات این مدعا هم بخود تاریخ متوسل میشوند و اتفاقاً نا پذیرند جنگ را از تاریخ دلیل این می شمارند که جنگ یک ضرورت قلمی اجتماعی است. اینان گاهی هم میگویند جنگ نتیجه اصل تنازع بقا و کشمکش برای ادامگی است که هیچگاه متوقف نخواهد شد.

این دسته از فلاسفه تنها جنگ را اجتناب ناپذیر میدانند بلکه برای آن ساقی حریاد آور میشوند و میگویند، جنگ سهم ترين عامل تحریک و گسترش تمدنها بوده و هر چه سبب گشته که خون تازه ای در پیکر جامعه های فرسوده و ناتوان تزریق شود، عده دیگری از فلاسفه بر آنند که جنگ یک ضرورت اجتماعی است و نه فریب آور. زیرا نهای خلیش میبرد. اگر جنگ جامعه ها را به سرکت

در آورده، تمهیدهای شکوفانی را هم بر آن و تیار ساخته است. اگر در یک ملت غرور و اعتماد نفس ایجاد نموده در ملت دیگر غمزه حطارت و انتقام بوجود آورده و عوامل تکاملشان را از ریشه بر انداخته است و خلاصه در اینها جنگ برای بقا و بقا بر تری بیش از فواید آن بوده است. در اینجا میخواهیم به تشریح این دو نظریه متضاد فلسفه اجتماعی پیر دانییم (۱) اگر در قرون گذشته میشد این بحث را به اینصورت ادامه داد امروز نمیشود. زیرا دو جنگ جهانی اخیر چنان خسارتها و پدیده های عظیمی را در انسانها ساخت که دیگر هیچ انسانی نمیتواند جنگ را یک پدیده مفید بشمارد و در آن حاضر شود. از آن ضرورت اجتماعی اجتناب ناپذیر تعبیر کند و پرسد و میگوید: در کتاب «سج حکومت» میگوید سبب آنم برای جهان گمراه و دردهم شکسته ثابت کرد که جنگ در تمدن باینکه دیگر سازگار نبوده و نمیتواند هر دو جامعه در جهان بشری وجود داشته باشد یا باید جنگ موقوف گردد و یا تمدن باید نابود شود. امروز واقعیت همین است که این پرسش در میان دانشمندان و متفکران توجه به اینست که حتی جنگ های محلی به جهت ممکن است تبدیل به جنگ جهانی شود کسی در منافع جنگ، فلسفه بافی نمیکند و این قبیل بحثهای بی مورد را به میان نمیکند. دوران این قبیل بحثها سپری شده است!

بنابر این بدون اینکه در اجتناب پذیر بودن و یا اجتناب ناپذیر بودن جنگ از نظر فلسفی بحث کنیم باید این را در بحث کنیم که با همه تخریب های تلخی که انسانها از جنگ دارند و با توجه قلمی باینکه دیگر جنگ نمیتواند وسیله تأسیس امپراطوری و تمدن آن شود و با همه تدبیراتی که در قرن بیستم مخصوصاً پس از جنگ جهانی دوم برای حل اختلافات بین المللی از راه های مسالمت آمیز بعمل آمده آیا حق جنگ بکلی منسوخ شده است؟ آیا انسان توانسته است در قرن فضا پس از همه این تخریبات و «حق جنگ» را اقل از حقوق بین المللی و منشورهای جهانی حذف کند؟ بشریت توانسته است برای حل همه اختلافات راه حل هایی غیر از جنگ پیش بینی کند و مسئله توسط بقای صلح را از صفحه روابط بین المللی محو نماید؟ و خاطر جمع باشد که در هیچ موردی توسط جنگ ضرورت نخواهد یافت!

این منظور ضرورت دارد که نظر احتمالی به کوششهای کنیم که در صحنه بین المللی به منظور تخریب جنگ بعمل آمده و وقت کنیم که این کوششها تا چه مرحله پیش رفته و یکجا رسیده است. این بررسی تنها مربوط به مسیر روابط بین المللی در مرحله بحث و گفتار و به اصطلاح قانون نویسی و ماده بندی است و به عبارت رساتر، تنها این موضوع را روشن نمیکند که بشریت پس از تلاشهای فراوان، از نظر فکری در باره «جنگ و توسل به قوای مسلح» به چه نقطه رسیده و آن در چه مرحله و کدام صورت تخریب یا تحویر نموده است. اما این مسئله که بشر علاوه بر جنگ و در مقام صلح، جنگ در دنیا هست یا نیست موضوعی است که شاهد گویای آن چیزی جز آمارهای وحشتناک و (۱) مراجعه شود به جامعه شناسی و ساموئیل کینیک، فلسفه سیاسی امروز از دکتر بازارگرد.

رنگ و هنده جنگ خونین و بی‌شمار بر اثر اودمه امروزه ابتدا بنامها نمیتواند باشد امیر و کوشش فکر به بشر را در راه تخریب جنگ دنبال میکنیم و عینین من دریم

۱- پس از جنگ جهانی اول، در جهانی سراسر اضطراب و بی‌آرامی و تلاطمی جامع مملکت ما بین متلود تأسیس شد که از جنگ محدود به گوی کرد، طلبه کوشش هائیکری بشر برای محکوم نمودن و تخریب جنگ در تأسیس این جامعه آشکارا در مقدمه اساسنامه جامعه مملکت تشریح جنگ و ضرورت حل اختلافات بین المللی از راه مذاکرات آسیر چنین مملکتی شد است:

«ما در این مملکت منته کمنه میناق می نمود بر قرار ساختن همکاری بین المللی و حقوق دادن به صلح و امنیت بین المللی از راه قبول معاهدات عدم توسل به جنگ از راه مذاکرات و روابط عادلانه شرافتمانه ملتی در میان مملکت از راه ایجاد و استوار ساختن این عقیده که قانون بین المللی؛ قانون واقعی مناسبات دولتها است؛ و از راه نگهداری عدالت و حسن احترام فرادین نسبت به همه قویات و بیماها در دنیا در داد و ستد مملکت، همگی با این میناق می آوریم ملل موافقت دارند.»

تمام مواد میثاق جامعه ملل برای تحقق بخشیدن به عدلی تنظیم شده بود که در مقدمه فوق منعکس است روح این مقدمه ضرورت خودداری ملل از جنگ و حل اختلافات از راه قانون و عدالت بود ولی جالب اینجاست که در ماده ۱۶ همین میثاق شرط شده بود که: «هرگاه یکی از دولتها بدون اینکه بحکیمت رجوع کند، جنگ مبادرت ورزیده ایهای دیگر جامعه توانایی دارند که به بدرنگ بدینک این اقدام هرگونه رایحه بازرگانی و مالی خود را با آن دولت قطع کنند، و در صورتی که این سرپیغمهای اقتصادی نتیجه ای زوده شورا بدولتهای عضو پیشنهاد خواهد کرد که با چه نوعی از تسلیحات و اقدامات در مجازات گرفتن دولت متبره شرکت نمایند.»

بدین ترتیب میثاق جامعه ملل در عین اعلام ضرورت خودداری از توسل به قوای نظامی، در مورد جلوگیری از تجاوز و حفظ صلح، توسل به قوای نظامی را جایز بلکه لازم اعلام نموده بود. پس از این مرحله، در سال ۱۹۲۸ جنگامی که دولت فرانسه از دولت ایالات متحده درخواست کرده تا در یک پیمان دو جانبه عدم تعرض شرکت نماید، مقدمان این فراموشدگامی یکا و پیمان صلح کلوک بوسان (پیمان صلح پاریس) را در دستگیران پیشنهاد کرده بود و موجب این پیمان نمایندگان ۵۱۵ دولت موافقت کردند که از توسل به جنگ به عنوان یک وسیله اعمال سیاست ملی صرف نظر کنند و نیز اصول حکیمت و توافق را برای حل اختلافات بین المللی بپذیرند، و سال ۱۹۳۳ شصت و دو دولت این پیمان را امضاء نمودند.

پس از جنگ جهانی دوم ضرورت خودداری از جنگ در منشور ملل متحد به صورت مشروع

آری مورد توجه قرار گرفت و در ابتدا اول ماده اول و بندهای سوم و چهارم ماده دوم کشورهای عضو منعقد و ملزم شدند از توسل به تهدید و یا استعمال قوه بر ضد تمامیت ارضی و یا استقلال سیاسی هر مملکت خودداری کرده اختلافات بین المللی خود را بوسیله مسالمت آمیز تصفیه نمایند به نحوی که صلح و امنیت بین المللی و همچنین عدالت به مخاطره نیفتند.

با رجالی اینجا است که در همین منشور جهانی این واقعت از اقدام دورانمانده که ضرورت اجتناب قطعی از جنگ، حواله بکنند و ضرورت جنگ و توسل به قوای نظامی را در پاره ای از موارد از میان تفسیر و بدین منظور در ماده ۵۱ منشور، صریحاً گفته شده هر دولت حق دارد برای دفاع از منافع مشروع و حیاتی خودش در صورتیکه مورد تجاوز مسالمانه واقع گردد بصورت انفرادی یا دسته جمعی متوسل به جنگ شود.

همچنین مطابق ماده ۵۳ و ۴۸ به شورای امنیت اجازه داده شده برای جلوگیری از تهدیدات علیه صلح و از بین بردن هر اقدام تهاجمی یا هر گونه اختلال صلح به نحو دیگر طبق مقررات منشور متوسل به قوای نظامی بشود.

این سیر کوتاه و اجمالی در تاریخ کوشش های بشر برای ترمیم جنگ مبرساند که مملکت من بشر به این واقعت توجه کامل کرده اند، که توسل به جنگ را مطلقاً و در همه موارد نمیتوان تحریم کرد، مخصوصاً این موضوع بسیار جالب است که در منشور ملل متحد در ماده ۵۳ و ۴۸ صریحاً اعلام شده اگر صلح را از ایضای مسالمت آسیر نتوان حفظ کرد حتماً باید اقدامات نظامی و توسل به جنگ حفظ کرد و این از وظایف قطعی شورای امنیت شناخته شده است.

شیعه اینکه جهان پیوسته و واحد امروزه در به جهان مرحله ای از تکامل رسیده است که احتیاج گزافه باشد برای حفظ صلح، پیش بینی هائی از قبیل توسل شورای امنیت به قوای نظامی بکنند و بتوانند این قبیل اقدامات را از منجمه منشورها و مسجحه حقوق بین الملل بکلی رابرای حفظ چیزی که برایش ارزش صد درصد حیاتی دارد یعنی «صلح» تجویز و واجب میکنند بهر دولتی هم حق میدهد برای دفاع در برابر تجاوز گرد دست به اقدامات مسلحانه و نظامی بزند؛ اینست مفهوم جنگ و مشروع در جهان قضا و آثم، و پس از این بردس کوتاه و بخت این رسیده که بینیم جنگ و شروع در اسلام چیست و قانون جهاد بر چه فلسفه و ضرورت استوار گردیده است. اینست بحث آینده ما.